



طبقه کارگر و شعار "جدایی دین از دولت"

صمد وکیلی

طبقه کارگر و شعار "جدایی دین از دولت"

صمد وکیلی

شعار "جدایی دین از دولت" اولین بار از سوی بورژوازی در دوره‌هایی از مبارزه طبقاتی برای عقب‌راندن قدرت کلیسا و روحانیت و برای تحکیم و تثبیت سلطه سیاسی خود مطرح شد. بورژوازی با طرح این شعار موفق شد توده‌ها را علیه دستگاه روحانیت و کلیسا بسیج کند و نیروی مهمی را سازماندهی نماید. نگاهی به تاریخ مبارزه طبقاتی نشان می‌دهد که خواست "جدایی دین از دولت" در اواخر قرن هجدهم، در جریان انقلاب بورژوازی فرانسه (۱۷۸۹)، مطرح شد و چند سال بعد، در سال ۱۸۹۵، به تصویب دولت انقلابی رسید. اما در همان دوره و پس از چند سال، این خواست از سوی حامیان آن لغو شد و مانند بسیاری از مطالبات عمومی مردم به فراموشی سپرده شد. با این حال، از آن تاریخ به بعد، هیچ جنبش واقعاً دموکراتیک و انقلابی‌ای نمی‌توانست نسبت به این شعار، یعنی خواست "جدایی دین از دولت"، بی‌تفاوت بماند. از این رو، در هر جنبش انقلابی و در هر قیام توده‌ای، این شعار به‌عنوان یکی از مطالبات پایه‌ای مطرح می‌گردد.

طبقه کارگر، که با ظهور بورژوازی پا به عرصه حیات گذاشت، از همان ابتدای شکل‌گیری خود، از یک سو، هرچند به‌صورت پراکنده و سازمان‌نیافته، در پیکار با بورژوازی قرار گرفت و

از سوی دیگر، عملاً در کنار بورژوازی برای تحقق مطالبات عمومی، از جمله همین خواست "جدایی دین از دولت"، وارد مبارزه علیه دشمن دشمن خود شد. مارکس درباره این دوره از مبارزات کارگری چنین می‌گوید:

"کارگران در این مرحله هنوز توده‌ای نامنسجم را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور پراکنده و در اثر رقابت با یکدیگر متفرق هستند. حتی اگر جایی نیز با هم متحد می‌شوند تا گروه‌های فشرده‌تری را بسازند، این امر هنوز پیامد اتحاد فعالانه خود آن‌ها نیست، بلکه نتیجه اتحاد بورژوازی است که برای دستیابی به اهداف سیاسی خاص خویش، ناگزیر تمام پرولتاریا را به حرکت وا می‌دارد و به‌علاوه هنوز قادر است چند صبا‌ی این کار را بکند. بنابراین، در این مرحله، پرولترها با دشمن خود نمی‌جنگند، بلکه با دشمن دشمن خود، یعنی بقایای سلطنت مطلقه، مالکان، بورژواهای غیرصنعتی و خرده‌بورژوازی، پیکار می‌کنند. بدین‌سان، تمام جنبش تاریخی در دستان بورژوازی متمرکز می‌شود و هر پیروزی که به این نحو کسب شود، پیروزی بورژوازی است." (۱)

اما بورژوازی از به‌میدان آمدن طبقه کارگر استقبال نمی‌کرد. چرا که بورژوازی تنها قصد استفاده از نیروی کارگران برای عقب‌راندن قدرت کلیسا و روحانیت را داشت، تا بتواند تمام موانع سر راهش را بردارد و به راحتی، سرمایه‌اش را در همه‌جا گسترش دهد. از این‌رو، با دیدن طبقه‌ای که خود به‌وجود آورنده‌اش بود، به وحشت افتاد. اما راه‌گریزی از آن نبود. سرمایه برای سود بیشتر، از یک سو باید نیروی کار بیشتری را به کار می‌گرفت و از سوی دیگر، برای فروش کالاهای تولیدشده به بازار نیاز داشت. بورژوازی برای دستیابی به این هدف، به همه‌جای کره خاکی کشیده شد و نفوذ خود را در سراسر جهان گسترش داد.

"همه‌جا جا خوش می‌کند، با همه‌جا ارتباط برقرار می‌کند. به نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، رشد می‌کند، طبقه کارگر نیز رشد می‌کند. مبارزه و نبرد او با سرمایه‌داری از همان

هنگام زایش او آغاز می‌شود و به تدریج از حالت پراکنده اولیه خارج می‌شود. در تداوم مبارزه، رقابت‌های اولیه بین کارگران از بین می‌رود و آن‌ها متمرکز و متشکل می‌شوند."

از این‌رو، بورژوازی با رشد و گسترش خود، هرچه بیشتر طبقه کارگر را متمرکز و متشکل می‌کند و در واقع، گورکن‌های خود را به وجود می‌آورد و سازمان می‌دهد.

سرمایه‌داری که تا قبل از آن پیش‌تاز مبارزه با باقی‌مانده‌های جامعه فئودالی بود، از وحشت از دست دادن هست و نیست خود (یعنی مالکیت خصوصی)، به هر کاری دست می‌زند تا طبقه کارگر را به عقب براند و پراکنده سازد. از این‌روست که تمام دستاوردهای دیروزی مبارزه را زیر پا لگدمال می‌کند. برای بورژوازی تنها یک چیز مهم است: حفظ مالکیت خصوصی و حفظ سرمایه. بدون نیروی کار، سرمایه‌دار نخواهد توانست نه سرمایه‌اش را حفظ کند و نه بر آن بیفزاید. او ناچار است از یک سو شرایطی ایجاد کند تا بتواند از نیروی کار به نحو بهتری استفاده کند و از سوی دیگر، نمی‌تواند نسبت به شورش و مقاومت کارگران علیه خود بی‌توجه باشد. از این‌رو، بورژوازی برای درهم‌شکستن شورش‌های کارگری، از هیچ اقدامی، حتی دست‌دادن با شیطان، کوتاهی نخواهد کرد. تاریخ دویست‌ساله گذشته مبارزه طبقاتی، گواه این ادعاست.

در جامعه سرمایه‌داری، طبقه کارگر به دلیل موقعیت خود در فرآیند تولید، شرایط لازم برای متشکل‌شدن را داراست و می‌تواند به عنوان یک طبقه در میدان مبارزه طبقاتی حضور فعال داشته باشد و نقش خود را، که متلاشی کردن نظام کارمزدی است، ایفا کند. از این‌رو، ما کمونیست‌ها بر این باوریم که طبقه کارگر قادر است نظام سرمایه‌داری را از بین ببرد و هیچ نیرویی جز او توانایی انجام چنین کاری را ندارد. دیگر نیروهای درگیر در مبارزه طبقاتی، به دلیل منافع طبقاتی‌شان، اجازه چنین اقدامی را به خود نمی‌دهند. منافع آن‌ها در حفظ نظام سرمایه‌داری است و اگر در برخی مقاطع و شرایط با طبقه سرمایه‌دار درگیر می‌شوند، نه از آن‌رو که خواهان درهم‌شکستن و متلاشی کردن آن باشند، بلکه در بهترین حالت، سرمایه‌داری را بدون چهره زشت آن، بدون فقر، فلاکت و بیکاری که ایجاد می‌کند، می‌خواهند. از این‌رو،

همه طبقات دیگر خواهان حفظ نظام کارمزدی هستند و تنها طبقه کارگر، که خود با سرمایه به وجود آمده و هیچ نفعی در حفظ این نظام جهنمی ندارد، خواهان درهم شکستن آن است. طبقه کارگر برای رسیدن به این هدف، سلاحی جز سازمان دهی ندارد. آن‌ها در روند مبارزه طبقاتی، از یک سو به متشکل کردن خود به عنوان یک طبقه می پردازند و از سوی دیگر، توانایی خود را برای هدایت و هژمونی جنبش توده‌ای نشان می دهند. این امر بدون برنامه‌ای سیاسی و روشن، که برخاسته از شرایط مشخص زندگی آن‌هاست، ممکن نیست. در چنین برنامه‌ای، دو دسته از مطالبات مشخص می شود:

۱. مطالباتی که تنها طبقه کارگر از تحقق آن‌ها سود می برد.
 ۲. مطالباتی که علاوه بر طبقه کارگر، اقشار و طبقات دیگر نیز از آن بهره مند می شوند.
- با این حال، باید توجه داشت که هر دو دسته از این مطالبات از منافع طبقاتی کارگران سرچشمه می گیرد. از این رو، کمونیست‌ها نمی توانند نسبت به مطالباتی که اقشار و طبقات غیر کارگری نیز از آن سود می برند، بی توجه و بی تفاوت باشند و چنین فکر کنند که این دسته از خواسته‌ها قابل دفاع و مبارزه از سوی طبقه کارگر نیست. اگر چنین بیندیشیم، باید به این نتیجه برسیم که طبقه کارگر نباید مدافع لغو اعدام، آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی، آزادی احزاب و تشکلات، آزادی پوشش و مسافرت، و از جمله جدایی دین از دولت و ده‌ها خواست دیگر که خارج از محیط کار و کارخانه مطرح است، باشد و آن‌ها را در برنامه سیاسی خود بگنجانند. حال آن‌که اگر اندکی دقت شود، هر فرد عاقلی درمی یابد که در وهله اول، طبقه کارگر است که از تحقق چنین خواسته‌هایی سود خواهد برد.

طبقه کارگر با چنین نگرشی است که تمامی این مطالبات عمومی، از جمله جدایی دین از دولت، را مطرح می کند و برای تحقق آن‌ها قاطعانه تلاش خواهد کرد. چنین نظری هیچ تناقضی با دیدگاه‌های مارکس، یا دیگر رهبران جنبش جهانی کمونیستی - کارگری ندارد. برای روشن شدن این موضوع، در ادامه به موضع گیری‌های مارکس و لنین در این زمینه می پردازم.

از مارکس شروع می‌کنم. مهم‌ترین مقاله‌ای که مارکس در این باره موضع‌گیری کرده، مقاله "مسئله یهود" است و من نیز از همین نوشته استفاده می‌کنم. پیش‌زمینه این مقاله چه بود؟ در آلمان اوایل قرن نوزدهم، انقلاب فرانسه تأثیرات عمیقی بر بخش‌های گسترده‌ای از مناطق یهودی‌نشین گذاشت و یهودیان توانستند تا حدی به حقوق شهروندی دست یابند. اما پس از فروکش کردن اثرات انقلاب و روی کارآمدن حکومت‌های ارتجاعی از سال‌های ۱۸۱۵ به بعد، تمام دستاوردهای یهودیان نیز از بین رفت. در اوایل دهه ۱۸۴۰، یهودیان مجدداً خواستار حقوق برابر با شهروندان مسیحی شدند. در اوج این بحث‌ها، گفت‌وگوهای داغی میان هگلی‌های جوان درباره این موضوع شکل گرفت. برونو باوئر، یکی از چهره‌های سرشناس هگلی‌های چپ، در مقابل خواست برابری حقوقی یهودیان با شهروندان مسیحی، از موضعی به‌ظاهر چپ، علیه خواست یهودیان موضع‌گیری کرد و بر این باور پافشاری نمود که مشکل مردم آلمان، ایجاد حقوق برابر بین یهودیان و مسیحیان یا هر مذهب دیگری نیست، بلکه خود مذهب است. او راه‌هایی آلمانی‌ها را در ازبیین‌بردن دین، هم مسیحیت و هم یهودیت، می‌دانست. برونو باوئر معتقد بود که یهودیان با طرح چنین خواسته‌ای، تنها به منافع خود فکر می‌کنند و چنین می‌پندارند که مسیحیان آزادند و از دولت مسیحی آزادی می‌خواهند. او کلید تحولات اجتماعی و سیاسی را در نابودی و ازبیین‌بردن دین می‌دید و نه برعکس.

مارکس در همین دوره مقاله‌ای در نقد نظرات برونو باوئر نوشت. محور اصلی مقاله مارکس این است که یهودیان می‌توانند از حقوق برابر با مسیحیان برخوردار باشند، مشروط بر آن که دولت خود را از دین رها سازد. در چنین حالتی، دین به حوزه خصوصی بازمی‌گردد و به یک امر شخصی تبدیل می‌شود. مارکس در این مقاله به‌عنوان نمونه، برخی از ایالات در آمریکای شمالی را مثال می‌زند که دولت‌شان از نظر سیاسی کاملاً مستقل از هر دینی بوده است. او در همین مقاله می‌گوید:

"بنابراین، ما همراه با باوئر به یهودیان نمی‌گوییم: شما نمی‌توانید از نظر سیاسی رها شوید، مگر آن که به‌طور ریشه‌ای خود را از یهودیت رها کنید. برعکس، ما به آن‌ها می‌گوییم: از آن‌جا

که شما بدون قطع پیوند کامل و پیگیر از یهودیت می‌توانید از نظر سیاسی رها شوید، پس نتیجه می‌گیریم که رهایی سیاسی به‌خودی‌خود به معنی رهایی انسان نیست." (۲)

البته مارکس در همین کتاب و همچنین در "خانواده مقدس" می‌گوید که جدایی دین از دولت به‌خودی‌خود به معنای رهایی انسان نیست، بلکه نشان‌دهنده حقوق شهروندی و رابطه دولت با مردم است. چنین چیزی به‌تنهایی کمال به‌بار نمی‌آورد و تنها نشان می‌دهد که انسان بدون اینکه از دین رها شود، می‌تواند دولت را از دین جدا کند. انسان با راندن مذهب از حوزه عمومی به حوزه خصوصی و روابط قانونی، خود را از نظر سیاسی از مذهب رها می‌کند. از نظر مارکس، این گام عظیمی به پیش است و نمی‌توان نسبت به آن بی‌توجه بود، اما پایان مبارزه و شکل نهایی رهایی انسان نیست. بنابراین، مارکس در این دو کتاب مواضع خود را در رابطه با مسئله دین مشخص می‌کند. او از یک سو حقوق شهروندی را به رسمیت می‌شناسد و حتی از "اعلامیه حقوق بشر ۱۷۹۱" نقل قول می‌آورد تا ثابت کند که وجود دین هیچ تناقضی با حقوق شهروندی ندارد. از سوی دیگر، او این راه‌حل همه مشکلات نمی‌داند و تنها به‌عنوان گامی به پیش ارزیابی می‌کند.

نتیجه آنکه با این توضیحات مختصر، می‌بینیم که مارکس خواهان طرح این شعار و دفاع از آن بوده است. البته ممکن است برخی بگویند که این مقالات در اوایل شکل‌گیری نظریات مارکس نوشته شده‌اند و نمی‌توانند چندان اعتبار داشته باشند. اما این موضوع درست نیست. مارکس هیچ‌گاه تا پایان عمر خود نظری غیر از این ابراز نکرد. حتی اگر مارکس و نظرات او را کنار بگذاریم، اقدامات کمون پاریس می‌تواند آموزنده باشد. این خواست از سوی اولین دولت کارگری در کمون پاریس به کار گرفته شد و در همان فردای قیام، قوانین زیر به تصویب رسید:

"ماده ۱: کلیسا از دولت جدا است.

ماده ۲: بودجه ادیان حذف می‌شود.

ماده ۳: اموالی که به آن‌ها موقوفه گفته می‌شود و متعلق به جمعیت‌های دینی هستند، اعم از منقول و غیرمنقول، به مالکیت ملی درمی‌آیند.

ماده ۴: برای تعیین ماهیت این اموال، سریعاً تحقیقی انجام می‌شود تا در اختیار ملت قرار گیرد. " (۳)

در ادبیات چپ، مشهور است که لنین موضعی تندتر از دیگر صاحب‌نظران و رهبران جنبش کارگری داشته است. بد نیست ببینیم او چه نظری در این باره داشته است. او چندین مقاله کوتاه در این زمینه نوشته است که در آن‌ها به‌طور مبسوط نظرات خود را بیان کرده است. در یکی از این مقالات که در سال ۱۹۰۵ نوشته شده، موضع سوسیال‌دموکراسی را چنین بیان می‌کند:

"دولت نباید کاری با دین داشته باشد و جوامع دینی نباید با حکومت مرتبط باشند. هر کس کاملاً در انجام فرایض هر دینی که می‌خواهد آزاد است و یا آزادانه هیچ دینی را نپذیرد — یعنی آتئیست باشد، که هر سوسیالیست معمولی چنین است. افراد بر اساس معتقدات دینی نباید هیچ تفاوت حقوقی داشته باشند. هرگونه اشاره به این یا آن معتقدات دینی افراد در اسناد رسمی باید بدون قید و شرط از بین برود. هیچ‌گونه وقفی از جانب دولت به کلیسا و دین صورت نگیرد و هیچ‌گونه پولی از جانب دولت به جوامع کلیسایی و دینی پرداخت نشود. این جوامع باید همچون اتحادیه‌های افراد هم‌فکر، از قید وابستگی به دولت آزاد و مستقل باشند. تنها با اجرای کامل این خواسته‌ها می‌توان به گذشته ننگین و لعنتی پایان بخشید... جدایی کامل دین و کلیسا از دولت همان چیزی است که پرولتاریای سوسیالیستی از دولت معاصر و کلیسای معاصر می‌خواهد. انقلاب روسیه باید این خواست را به‌عنوان جزء لاینفک و لازم آزادی سیاسی عملی سازد. " (۴)

فکر می‌کنم هیچ نیازی به توضیح و تفسیر بیشتر وجود ندارد. لنین در اینجا صراحتاً جدایی دین از دولت را به‌عنوان شعار پرولتاریای سوسیالیست مطرح می‌کند. او در مقالات دیگر نیز

از همین موضع برخورد می‌کند و دین را جزو حقوق خصوصی هر شهروندی می‌داند که باید از طرف دولت به رسمیت شناخته شود. حتی با سوسیالیست‌هایی که چنین درکی داشتند که دین در جامعه سوسیالیستی باید ممنوع شود، موضع‌گیری انگلس را در رابطه با دورینگ به یاد می‌آورد که گفته بود چنین کاری "از بیسمارک هم بیسمارک‌تر است." (۵)

لنین در تمام نوشته‌هایش درباره دین از چنین موضعی برخورد می‌کند و حتی تبلیغ و ترویج ضد دین را مشروط به پراتیک مبارزاتی طبقه کارگر می‌داند. او می‌گوید:

"تبلیغ آتئیستی سوسیال‌دموکراسی باید تابع وظیفه اصلی آن باشد: یعنی گسترش مبارزه طبقاتی توده‌های استثمارشده علیه استثمارگران."

او در این رابطه مثالی می‌آورد و می‌گوید:

"فرض کنید پرولتاریای یک منطقه مشخص و یک رشته صنعتی مشخص به دو قشر تقسیم می‌شوند: یک قشر مرفقی از سوسیال‌دموکرات‌های نسبتاً آگاه که بدیهتاً آتئیست هستند، و یک قشر از کارگران عقب‌افتاده که هنوز با روستا و روستاییان مرتبط هستند، به خدا اعتقاد دارند، به کلیسا می‌روند و حتی تحت تأثیر مستقیم روحانیون روستا قرار دارند. فرض کنید این کارگران یک اتحادیه کارگری مسیحی تأسیس کرده‌اند. حال اگر مبارزه اقتصادی در این منطقه به یک اعتصاب منجر شود، در چنین شرایطی، یک مارکسیست موظف است موفقیت جنبش اعتصابی را مهم‌تر از هر چیز بداند و با قاطعیت علیه انشعاب کارگران در این مبارزه فعالیت کند." (۶)

با این نظر لنین نمی‌توان مخالفتی کرد. تنها ذهن آنارشیستی است که به هر قیمتی می‌خواهد تبلیغات آتئیستی خود را در هر شرایطی، بدون توجه به منطق مبارزه طبقاتی، ادامه دهد و به اصطلاح توده‌های ناآگاه و متوهم به مذهب را به یک شکل آگاه کند. تردیدی نیست که توهم‌زدایی از مذهب کاری دائمی است؛ اما این فعالیت نمی‌تواند بی‌توجه به شرایط و نیازهای مبارزه در هر شرایطی به یک شکل پیش برود.

لنین همچنین با کسانی که معتقد بودند مذهب باید از سیاست جدا شود، با قاطعیت مقابله می‌کند و خواهان آزادی سیاسی عناصر و نیروهای مذهبی است. او می‌گوید:

"ما برای مبارزه طبقاتی ایستادگی می‌کنیم و آزادی کامل را برای هر طبقه یا قشر اجتماعی، از هر جنس و نوع، هر بخش یا گروه جمعیت طلب می‌کنیم تا در سیاست شرکت کنند... دموکرات‌های کارگر از آزادی مبارزه سیاسی برای همه، منجمله روحانیون، دفاع می‌کنند."

(۷)

بنابراین، با توجه به توضیحات و نقل‌قول‌های آورده‌شده از لنین درباره مذهب، روشن است که او در عین حالی که ضد مذهب بودن سوسیال‌دموکراسی را تأکید می‌کند، معتقد است که اولاً پرولتاریا باید خواهان جدایی دین از دولت باشد و ثانیاً نمی‌توان و نباید مانع شرکت دین در سیاست شد.

مواضع دیگر رهبران جنبش کارگری، از جمله روزا لوکزامبورگ و دیگران، نیز در همین چارچوب قرار دارد و اگر تفاوتی وجود داشته باشد، تنها در جزئیات است. با توجه به همه آنچه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که آوردن شعار "جدایی دین از دولت" در برنامه احزاب چپ، کار بسیار درستی است و طبقه کارگر نباید از طرح این شعار غفلت کند و آن را به اپوزیسیون‌های غیرکارگری و بورژوازی بسپارد. چرا که ما نیز می‌توانیم با لنین هم‌آواز شویم و آن را یکی از شعارهای طبقه کارگر ایران اعلام کنیم، خصوصاً در شرایط ایران که طرح این شعار می‌تواند بسیج‌کننده و سازمان‌دهنده باشد.

متأسفانه برخی از رفقا چنین نظری را قبول ندارند. بد نیست ببینیم این رفقا از چه منطقی پیروی می‌کنند. دلایل آن‌ها به شرح زیر است:

آن‌ها معتقدند که شعار "جدایی دین از دولت" متعلق به دوره‌ای از مبارزه طبقاتی است که هنوز بورژوازی قدرت مسلط سیاسی را در اختیار نداشت و چنین شعاری می‌توانست از سوی طبقه کارگر مورد استفاده قرار گیرد. در شرایط کنونی که بورژوازی در سراسر جهان به قدرت

مسلط سیاسی تبدیل شده است، چنین ظرفیتی ندارد. آن‌ها می‌گویند طرح این شعار و حمایت از آن از سوی بورژوازی، از یک سو، و پذیرش این شعار از سوی دولت‌های بورژوایی، از سوی دیگر، توهمی بیش نیست.

طرح مسئله به این شکل کاملاً اشتباه است. این رفقا چنین تصور می‌کنند که چون این شعار اولین بار از سوی بورژوازی طرح شده است، قابل طرح نیست. اگر ما از همین منظر پیش برویم، خواهیم دید که بسیاری از خواسته‌های توده‌ها در دوره‌های گذشته از سوی بورژوازی طرح شده است، همانند آزادی بیان یا لغو اعدام و... بنابراین، طبقه کارگر باید از طرح و مبارزه برای آن‌ها پرهیز کند. اما واقعیت‌های مبارزه طبقاتی به ما یاد داده است که هر مطالبه‌ای را تنها و تنها از نظر منافع طبقاتی کارگران بررسی کنیم و ببینیم آیا در خدمت پیشبرد این مبارزه است یا نه؟ و این برای طبقه کارگر، که اولین بار از سوی چه طبقه‌ای چنین شعاری طرح شده است، اهمیتی ندارد. این رفقا اصل را بر این می‌گذارند که این شعار متعلق به بورژوازی است و هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارد. از این رو، آن را در چارچوب ظرفیت بورژوازی محدود می‌کنند و طرح‌کنندگان چنین شعاری را افرادی متوهم به بورژوازی ارزیابی می‌کنند. بی‌جهت نیست که می‌پرسند: "چگونه می‌توان از سرمایه‌خواست تا دولت خود را از آرایش‌های دینی پالایش کند، منزله سازد و هر نوع دینی را راهی خانه‌ها کند؟! آیا چنین کاری ممکن است؟" گویی که برای طرح هر شعاری ابتدا باید دید که آیا در ظرفیت سرمایه است یا نه.

بیاد بیاورید که اکثریتی‌ها و توده‌ای‌ها نیز از چنین منطقی پیروی می‌کردند. آن‌ها طرح هر خواسته‌ای را، چه در حوزه سیاسی و چه در حوزه محیط کار و کارخانه، بر این مبنا قرار می‌دادند که آیا در ظرفیت جمهوری اسلامی ضد امپریالیستی آن‌ها است یا نه؟ حال آنکه چنین درکی هیچ ربطی به موضع کمونیستی و کارگری نداشت. کمونیست‌ها طرح هر شعاری را در ارتباط با منافع طبقه کارگر می‌بینند و خوب آگاهند که بورژوازی هیچ‌گاه داوطلبانه چیزی را نخواهد پذیرفت. بورژوازی به دلیل ماهیت خود نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد. بنابراین، هر عقب‌نشینی از طرف او قطعاً در ارتباط با توازن نیروها در میدان مبارزه طبقاتی قابل توضیح

است. عقب‌نشینی‌های او از روی اجبار است و راه دیگری ندارد. چنانکه کمونیست‌ها بارها تجربه کرده‌اند، وقتی شرایط مجدداً به نفع سرمایه تغییر می‌کند، تمام دستاوردهای داده‌شده یکی‌یکی پس گرفته می‌شود.

این رفقا چنین وصله‌ای را به طرفداران شعار "جدایی دین از دولت" می‌چسبانند که آن‌ها فکر می‌کنند مشکل کارگران دولت دینی است و اگر دولت دینی از سر راه کارگران برداشته شود، همه مشکلات کارگری حل خواهد شد. از این‌رو می‌گویند مشکل کارگران دولت دینی نیست، بلکه نفس وجود دولت بالای سر جامعه است. حال آنکه طرفداران شعار "جدایی دین از دولت" به وجود هم دین و هم دولت احترام می‌گذارند و خواهان آن هستند که هم دین باشد و هم دولت. از این‌روست که چنین نتیجه می‌گیرند و می‌گویند: "نمی‌شود به دولت سرمایه گفت سلطه‌ات برقرار باد و دین را از خودت جدا کن. یا اینکه برای آن شرط و شروط بگذاریم."

این رفقا چنین فکر می‌کنند که هر کس که طرفدار طرح این شعار باشد، نمی‌تواند مخالف سلطه سرمایه و دین باشد. برای اطلاع این رفقا، در اینجا با صراحت تمام اعلام می‌کنم که هیچ کمونیست و کارگر آگاهی چنین فکر نمی‌کند که با تحقق چنین خواسته‌ای، مشکل کارگران حل خواهد شد. همان‌طور که با افزایش دستمزد یا ایجاد تشکلهای کارگری و غیره، تحت حاکمیت سرمایه، به این نتیجه نمی‌رسیم که مشکل کارگران حل شده است. بلکه همه این‌ها در راستای مهیا کردن شرایط برای کسب قدرت سیاسی است. هر قدمی که کارگران برای تحقق خواسته‌هایشان برمی‌دارند، قدمی به پیش است. برای جنگیدن با دولت سرمایه، نباید شیپور را از سر گشادش زد و از ایستگاه‌های بین‌راه جهش کرد. چنین کاری کار آنارشیست‌ها است. کمونیست‌ها و طبقه کارگر برای درهم‌شکستن دولت سرمایه (نه هر دولتی) از واقعیات مبارزه طبقاتی گذر می‌کنند، زیرا هر راه دیگری را سراب می‌دانند.

شما می‌گویید دولت سرمایه‌داری دیگر ضد مذهب نیست؟! اما دولت کارگری شما ضد مذهب است و تعریفی که از دولت به اصطلاح کارگری خود می‌دهید، همان تشکلهای سراسری

کارگری است که در قالب شوراها یا... به وجود می آید و به قول خودتان نمی تواند ضد مذهب نباشد. طرفداران شعار "جدایی دین از دولت" این موضوع را در نظر نمی گیرند و از دولت کارگری آتئیست می خواهند که یک دولت شیعی، بابی یا به طور کلی مذهبی نباشد و جدایی دین از دولت را عملی سازد. شما بر اساس همین نگرش به طرفداران "جدایی دین از دولت" حمله می کنید و می گوئید: "راستش این حرف ها، با هر فرمول بندی و در هر نوع بسته بندی که ابراز شود، نه تنها دنیای تناقض بافی است، بلکه بسیار هول آفرین و موخش هم می باشد. این تئوری بافی ها قبل از هر چیز فریاد می زند که این افراد یا محافل، چه روایت وحشتناکی از چیزی به نام 'دولت کارگری' دارند. دولتی که به هر چه شباهت داشته باشد، به سازمان شورایی دخالت سراسری آحاد طبقه کارگر برای برنامه ریزی کار، تولید و زندگی اجتماعی هیچ شباهتی ندارد. آن ها می پرسند: "آیا به راستی هیچ چیز مسخره تر، متناقض تر و هذیان گونه تر از این می توان سراغ گرفت که چنان سازمان سراسری شورایی ضد کارمزدی، مرکز دخالت سراسری آگاه، نافذ، آزاد و برابر آحاد کارگران را دولتی فکر کنیم که باید تعهد بسپارد تا به شعار جدایی دین از دولت متعهد باشد؟!"

بازی کردن با کلمات می تواند برای نویسنده هیجان کاذب ایجاد کند، اما متأسفانه رفقا، شما هنوز از قافله عقب هستید. شما کجای کارید؟ کلماتی را که به هم ردیف می کنید و دولت کارگری خود را ضد مذهب اعلام می دارید، از این رو چنین فکر می کنید که درخواست جدایی دین از دولت از چنین دولتی مسخره است و نشان می دهد که طرح کنندگان این شعار چه درک وحشتناکی از دولت کارگری دارند! باید از شما پرسید: مگر دولت کارگری شما بر مبنای آتئیستی سازمان دهی می شود که تمام شرکت کنندگان در آن را ضد مذهب می بینید؟ مگر همه کارگران شرکت کننده در تشکلهای کارگری آتئیست هستند که چنین حکمی صادر می کنید؟ مگر می شود از طریق ایدئولوژیک کردن تشکلهای سراسری (دولت کارگری) به جنگ با دولت ایدئولوژیک رفت؟ مگر اینکه چنین فکر کنید که ایدئولوژی شما با دیگران فرق

دارد و از جنس دیگری است. شما از هم‌اکنون خود را برای سرکوب و قلع‌و‌قمع جنبش کارگری آماده کرده‌اید، البته با این تفاوت که این بار از موضع ضد مذهب وارد کارزار می‌شوید. این رویکرد در دوره استالین به آزمایش گذاشته شد و نتایج آن را در عروج مجدد مذهب مشاهده کردیم.

اما کمونیست‌ها و طبقه کارگر طور دیگری می‌اندیشند. آن‌ها دولت کارگری را دولتی ضد مذهب یا مذهبی نمی‌بینند. آن‌ها چنین نمی‌اندیشند که در دولت کارگری تنها آتئیست‌ها حضور دارند و برای کارگران مذهبی جایی نیست. آن‌ها دولت کارگری را دولت طبقه می‌بینند که به‌صورت سازمان‌یافته برای درهم‌شکستن سرمایه به پیش می‌تازد. و از چنین دولتی نیز انتظار دارند که به معنای واقعی اصل جدایی دین از دولت را عملی سازد و به دین به‌عنوان یک امر خصوصی احترام بگذارد. و این برخلاف نظر به‌ظاهر چپ شما، هیچ تناقضی با ماهیت دولت کارگری و ضدسرمایه‌داری آن ندارد. اما اگر دولت کارگری را یک دولت ضد مذهب بدانیم و چنین فکر کنیم که تمام کارگران شرکت‌کننده در تشکل‌های سراسری ضد مذهب هستند، طبیعی است که چنین نتیجه بگیریم که "هیچ چیز مسخره‌تر و متناقض‌تر و هذیان‌گونه‌تر از طرح این موضوع که دولت کارگری باید شعار جدایی دین از دولت را عملی کند، نیست."

شما می‌گویید طبقه کارگر برای استقرار یک دولت سکولار و دموکراتیک سرمایه‌داری مبارزه نمی‌کند. طرح این شعار مبارزات کارگری را برای یک دولت سکولار سرمایه‌داری محدود می‌سازد. می‌گویید طرح‌کنندگان این شعار خواهان اصلاح دولت سرمایه‌داری هستند و به رفرمیسم راست یا چپ سقوط می‌کنند. می‌گویید جنبش کارگری خواستار رفتن یک دولت و آمدن دولت دیگر نیست، جنبش طبقه کارگر علیه هرگونه دولت بالای سر کارگران است و جنبش ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر دنبال جایگزینی دولت دینی با دولت غیردینی نیست و در کارزار محو هر نوع دولت است.

اینکه طبقه کارگر برای یک دولت سکولار و دموکراتیک سرمایه‌داری مبارزه نمی‌کند، اینکه طبقه کارگر خواهان اصلاح دولت سرمایه نیست، اینکه طبقه کارگر خواهان الغای هر نوع دولت بورژوازی است، برای هر کمونیستی که به منافع طبقه کارگر پشت نکرده باشد، باید روشن باشد. اما این قضیه چه ربطی به شعار جدایی دین از دولت دارد؟ چرا این رفقا چنین فکر می‌کنند که هر کس شعار جدایی دین از دولت را سر دهد، خواهان اصلاح دولت سرمایه‌داری است؟ چرا چنین نتیجه می‌گیرید که اگر کسی این شعار را طرح کند، به موضع فرمیستی سقوط خواهد کرد؟ اگر این رفقا در حرف‌هایی که می‌زنند پیگیر باشند، باید تمام رهبران بزرگ و گرایش‌های جنبش کارگری در دویست سال اخیر (از مارکس گرفته تا لنین و روزا لوکزامبورگ و همچنین تمام گرایش‌های متعدد جنبش چپ ما که بدون استثنا چنین خواستی در برنامه سیاسی‌شان آمده است) را جزء دار و دسته‌های بورژوازی و ضد انقلاب و فرمیسم بدانند. چرا که همگی آن‌ها از شعار جدایی دین از دولت به‌طور قاطعانه‌ای دفاع کرده‌اند. و اگر این عده از رفقا کمی وقت بگذارند و به بعضی از برنامه‌های سیاسی نوشته‌شده از سوی رهبران بزرگ جنبش کارگری نگاهی بیندازند، خواهند دید که طرح‌کنندگان این شعار دلایشان چه بوده و از چه دیدگاهی با این موضوع برخورد می‌کردند و با اوهام و مترسک‌های خیالی مبارزه نکنند.

و سرانجام می‌گویید: "دین نمی‌تواند از سیاست جدا باشد. بورژوازی از دین به‌عنوان وسیله‌ای برای خام‌کردن کارگران استفاده می‌کند و از این‌رو نمی‌خواهد از این وسیله کارساز دست بردارد. بر اساس این منطق، نمی‌توان از بورژوازی خواست که حکومت کند ولی دین را از سیاست جدا کند. اگر قرار است که سلاح دین از سرمایه گرفته شود، باید سرمایه‌داری را نابود کرد و جز این راه دیگری نیست."

اولاً، نمی‌توان دین را از سیاست جدا کرد و کسی هم چنین قصدی ندارد. چرا که تا زمانی که دین وجود دارد، در سیاست نیز دخالت خواهد کرد و این موضوع یک چیز ارادی نیست که بتوان با شعار و فتوا مانع آن شد. ما پنهان نمی‌کنیم که ضد مذهب هستیم، ولی از آن طرف

پرچم مبارزه دولت با اعتقادات مذهبی مردم را نیز بالا نمی‌کشیم تا به خیال خود مردم را لامذهب کنیم. اعتقادات مذهبی مردم را نمی‌توان به سادگی از بین برد. ثانیاً، حتی پس از سرنگونی بورژوازی نیز نمی‌توان دین را از سیاست جدا کرد. تجربه کمون در این مورد نیز می‌تواند آموزنده باشد. کموناردها پس از سرنگونی بورژوازی در پاریس، دو نفرشان چنین قصدی داشتند و حتی پیشنهاد کردند که جلوی فعالیت هر میتینگ مذهبی و هر تشکیلات مذهبی را با تصویب قوانینی بگیرند. در این رابطه، موضع‌گیری انگلس بسیار جالب و گویا است که در مخالفت چنین می‌گوید: "تنها خدمتی که امروز هنوز می‌توان به خدا نمود، این است که لامذهبی را به‌عنوان یک بند (قانونی) اجباری اعلام کرد و قوانین مبارزه با فرهنگ کلیسای بیسمارک را با قدغن کردن مذهب به‌طور کلی پشت سر گذاشت." ثالثاً، تنها با ایجاد جامعه‌ای که در آن تمام نیازهای انسانی برطرف گردد و شرایط برای پیشرفت علم مهیا شود، می‌توان امیدوار بود که به قول انگلس، یکی پس از دیگری و سنگر به سنگر، مذهب را به‌وسیله دانش عقب براند تا زمانی که در پایان تمامی قلمروهای طبیعت توسط علم فتح گردد و جایی برای خالق باقی نماند. (۸)

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که خواست جدایی دین از دولت، خواست طبقه کارگر است و طبقه کارگر نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و آن را طرح نکند.

۱۳۸۹/۶/شهریور

منابع:

۱. از مقاله مانیفست کارل مارکس / ترجمه حسن مرتضوی / از کتاب مانیفست پس از ۱۵۰ سال / ص ۲۸۶
۲. از کتاب نظریه انقلاب کارل مارکس نوشته هال دریپر / ترجمه حسن شمس‌آوری / ص

۳. از مصوبات کمون در تاریخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ / ترجمه از شهزاد سرمدی / ۲ آوریل ۲۰۱۰ / پاریس
۴. از مقاله سوسیالیسم و مذهب / سوم دسامبر ۱۹۰۵ / ص ۱۴ / ترجمه از گروه هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق
۵. از مقاله لنین درباره مذهب / از سایت کارگری سوسیالیست / ص ۱ / بازنویسی یاشار آذری
۶. از همانجا
۷. از جلد ۱۸ مجموعه آثار / ترجمه م. سجودی
۸. نقل به معنی از دیالتیک طبیعت نوشته انگلس

تاریخ بازنشر:

۲۰۲۵ / ۳ / ۲۵

